

## آفای بازارس - ۲ ماجراهای

میان بچه ها باشم. او هم، ضمن استقبال از موضوع، مرا همراهی می کند. در راه را از نوع سلام و علیک و مراوده با آموزگاران، متوجه می شوم که مدیرین همکاران شخصیتی مقبول و محترم است.

مدیر می گوید: «به دلیل کمبود معاونان مدرسه که فقط دو نفر هستند، از آموزگاران خواسته ام که در هر زنگ دو سه نفرشان در نظم و انتظام حیاط مدرسه به ما کمک کنند» و بعد اضافه می کند: «البته بیشتر آن ها همکاری می کنند اما گاهی هم به دلیل نمی توانند به حیاط بیایند و مادست تها می شویم.» دو معاون مدرسه بین بچه ها هستند. تجمع دور آن ها به قدری زیاد است که ششان می دهد نمی توانند پاسخگوی گله ها و شکایت های دانش آموزان از هم دیگر باشند. نمی خواهم از واژه کترول استفاده کنم ولی ناچار بگویم که امکان اشراف بر چنین موقعیتی و این که معاونان مراقب باشد اتفاقی برای کسی نیفتد، بسیار سخت و شاید غیرممکن است.

به یکی از معاونان نزدیک می شوم تا به او خسته نباشد بگویم. در صحبت کوته ای می گوید که تعدادی از دانش آموزان های پایه چهارم و پنجم نیز به عنوان یاور، در برقراری نظم کمک می کنند. اوضاع آن قدر شلوغ است که ترجیح دهم او به کارش برسد. چون زنگ تفریح اول طولانی تر است، بچه ها باید با صفت به کلاس بروند تا آرامش سر کلاس ها حاضر شوند. ماجراهای سر صرف هم برایم جالب و تاحدی غیرمنتظره است؛ شاید من ندیده ام و در مدارس دیگر هم چنین روشی به کار برده می شود. بعد از کلی سوت زدن و سرو صدا بالاخره بچه ها به صفت می ایستند. یکی از معاونان پشت تربیتون همچنان تلاش می کند بچه ها را ساکت کند. اما موضوع غیرمنتظره اصطلاحی است که او دائم به کار می برد: «لب ها بسته، دست ها پشت سر!» بچه ها هم که انگار شرطی شده اند، دست ها را پشت بدن قلاب می کنند و به حالت خاموش سرها را زیر می اندازند.

اصلا حس خوبی از شنیدن این عبارت ندارم! یعنی چه؟ چرا لب ها بسته و دست ها پشت سر؟ مگر...؟ حتی درباره این موضوع باید با مدیر و معاونان صحبت کنم.

به هر ترتیب، دانش آموزان راهی کلاس می شوند. مدیر می خواهد مرا به دفتر آموزگاران ببرد. به خاطر آن که وقت کلاس ها گرفته نشود می خواهم که از این موضوع صرف نظر کند. ولی اصرار او باعث می شود تسلیم شوم؛ چه شاید

کمی دیر کردم. می خواستم در مراسم صبحگاه مدرسه هم باشم اما تا بجنبم ساعت ۷/۵ شده بود، برنامه امروزم باز دید از همان مدرسه ابتدایی پس رانه بود که اول مهر می خواستم بروم و نشد. مدرسه صبح امید در منطقه ۶ تهران. نزدیکی های ۱۳ آبان است و مدارس در حال تدارک برنامه های مرتبط با آن هستند. راستی این هم موضوع جالبی است: طراحی فعالیت ها در مدارس. به نظر می رسد مدارس ما بیشتر مناسب محورند تا برنامه محور. به طور معمول زمان بندی طراحی فعالیت ها در مدارس به گونه ای است که چند مناسبت اصلی مانند شروع سال تحصیلی و هم زمان با آن هفته دفاع مقدس، ۱۳ آبان، دهه فجر، عید نوروز و هفته معلم، محور عمدۀ قرار می گیرند و فعالیت های فرعی دیگری لابه ای آن ها اجرا می شود. البته مدارسی هم هستند که برنامه محورند و هر سال تحصیلی را با فعالیت های از پیش تنظیم شده فرهنگی پیش می بزند، ولی آن ها را باید استشنا بدانیم.

لازم است هر مدرسه برای مناسبت ها برنامه هایی داشته باشد؛ برنامه هایی که به شکلی متعادل شامل تمام ایام سال باشند؛ هم همه دانش آموزان را پوشش دهند و هم با جریان واقعی زندگی ارتباط برقرار کنند.

\*\*\*

مدرسه صبح امید اگرچه نوساز هم نیست اما شکل و ظاهر خوبی دارد. زنگ آمیزی درها و دیوارها مرتب است و سنگ مرمری که در دیوار راهروها و کلاس ها به کار برده اند، فضا را تمیزتر نشان می دهد. تعجب می کنم از این همه کاغذ و پوستر و اعلامیه هایی که به همه جا چسبانده اند! انگار تابلوی اعلانات مدرسه جا نداشته است، شاید هم باید در کل راهروهای مدرسه تابلوی اعلانات درست می کردند تا این همه اطلاعیه و اعلامیه در آنها جایگیرد! گویا مدیر و آموزگاران مدرسه در درس تکنولوژی آموزشی نخوانده اند که تعدد پیام باعث اختلال در رسیدن پیام می شود؛ شاید هم خوانده اند و فراموش کرده اند. مدیر مدرسه آقای فتحی مردمی جافتاده است که حدود ۵۰ سال سن دارد. آن طور که شنیده ام از مدیران باسابقه منطقه بوده و سه سال بیشتر به بازنیستگی اش نمانده است.

تاسلام و احوال پرسی ماتمام می شود، زنگ تفریح می خورد. بچه ها با هیاهو و سرو صدا از کلاس ها خارج می شوند. اینجا مدرسه های پر جمعیت و شلوغ است.

از مدیر می خواهم که به راهروها و حیاط مدرسه بروم و

## گزارش

مشارکت گذاشت که اتفاقاً با مباحث امروز یادگیری و آموزش هم بسیار مرتبط است. من فعلاً با موضوع مبصرها کار دارم. به همین دلیل عنوان نوشته هم همین است. به نظر من استفاده از دانش آموزان برای کنترل دانش آموزان دیگر و ایجاد نظم در مدرسه با شرایط موجود، روش درستی نیست. به طور معمول، اتفاقات و بروخوردهای زیادی بین مبصرها و سایر این روش می دهد که از دید عوامل مدرسه پنهان میماند. از لحاظ قانونی هم، این موضوع توجیه نیاپذیر است. اگر مبصری دانش آموزی را مضروب سازد یا خطای دیگری از وی صادر شود، چه کسی پاسخگو خواهد بود؟ بیشتر رفتارهای ناشیانه مبصرها دلیل عمدۀ دارد: اول، آن‌ها حد و حدود وظایف خود را نمی‌دانند؛ دوم، برای مواجهه با مشکلات توجیه نشده‌اند. شاید همین دلیل دو، اولی را هم پوشش دهد. در کمتر مدرسه‌ای دیده‌ام که مبصرها با حوصله و به درستی توجیه شوند. معاونان بر اساس معیارهای قد و هیکل، دانش آموزانی را به عنوان مبصر بالای سر بقیه می‌گمارند. شاید هم نکات و تذکراتی را به آن‌ها یادآوری کنند، اما بقیه جزئیات پای خود مبصرهای است. این‌که مبصر حق دارد کسی را: بزنند، هل دهد، دشnam باده، تهدید کنند، مورد تبعیض قرار دهد و...، به طور معمول در هیچ آیین نامه داخلی یا پیمان‌نامه‌ای نیامده است.

بنابراین، از نظر من اصل انتخاب مبصرهایی که قدرت اجرایی در امور انتظامی داشته باشند درست نیست. اگر به هر دلیلی، مدرسه مجبور به این کار است - به خصوص در دوره ابتدایی - اولًا در انتخاب مبصرها باید دقت زیادی به عمل آید؛ ثانیاً آنها با حوصله و بیان جزئیات توجیه شوند و این امر استمرار داشته باشد؛ ثالثاً بر عملکرد آن‌ها نظرات شود.

\*\*\*

برگردم به جلسه آن روز خود با مدیر و معاونان مدرسه. من همین‌هایی را که نوشتم، البته باحتیاط و دوستانه، برایشان توضیح دادم. گاهی‌پیش می‌آید که در چنین موقعیت‌هایی، مخاطبان شما جواب می‌دهند که: «بله همه آنچه را که شما می‌گویید، می‌دانیم». و در واقع شمارا تصدیق می‌کنند! نمی‌دانم اگر می‌دانند و عمل می‌کنند، چرا بازده چیز دیگری است؟ امیدوارم همه ما گوشی برای شنیدن و درک کردن داشته باشیم و عواملی مانند سابقه و تجربه باعث مقاومتمنان در برابر نقد و نظر و حتی انتقاد نباشد.

فکر می‌کند نمی‌خواهم با آموزگاران رویه رو شوم. دفتر آموزگاران اتاق بزرگی است. صرف صحنه‌ای (!) تازه به پایان رسیده و هنوز گفت و گوهای دو یا چند نفره بین همکاران در جریان است. آقای مدیر بعد از سلام و تعارفات معمول، توضیح می‌دهد که فلانی، یعنی من، از منطقه آمده است و همکاران می‌توانند هر چه در مورد کتاب‌ها و بخش‌نامه‌ها و مدرسه می‌خواهند بگویند و تأکید می‌کند که اگر ایراد و شکایتی هم از خودش دارند می‌توانند بپرسنند بروند تا همکاران راحت‌تر صحبت کنند! مهمه تشرک و ابراز رضایت به سرعت اتاق را پر می‌کند. فرست کم است و می‌دانم که معاون‌ها برای برقراری نظم در کلاس‌های بدون معلم! در چه شرایطی قرار دارند. قبل از آن که معلم‌ها چیزی بگویند، اعلام می‌کنم که به زودی دویاره به این مدرسه خواهیم آمد و پای صحبت همکاران خواهیم نشست. اتفاقاً دو نفر از آموزگاران، همکاران ده دوازده سال پیش خودم هستند. از آن زمان تاکنون هم دیگر را ندیده‌ایم. وقتی آموزگاران دیگر می‌بینند که با این دو نفر در حال خوش و بش هستم، متوجه می‌شوند که خودم هم معلم. خوش حال می‌شوم، چون این نکته در برقراری ارتباط مؤثر با آنان می‌تواند مفید واقع شود.

به دفتر مدیر باز می‌گردیم. با مقدمه‌چینی کوتاهی، از مدیر می‌خواهم که به همراه معاونان مدرسه، دقایقی دور هم بنشینیم. از دو معاون، یکی حدود ۳۵ سال دارد و دیگری به سن و سال مدیر نزدیک است. باید بحث را از جایی شروع کنم تا به هدف‌های موردنظر برسم. همین که می‌گوییم اداره مدرسه‌ای با این جمعیت دانش آموزی کاری سخت است، سر صحبت معاون بزرگ‌تر باز می‌شود. توضیح می‌دهم که دانش آموزان این مدرسه هم زیادند و هم تفاوت‌های فرهنگی و اقتصادی قابل ملاحظه‌ای بین آن‌ها وجود دارد. حرف‌های او به موضوع استفاده از دانش آموزان برای کمک به برقراری نظم مدرسه می‌رسد. از چگونگی انتخاب و توجیه این دانش آموزان می‌پرسم. پاسخ‌هایش نشان می‌دهد که ملاک اصلی انتخاب یاور، درشتی و توان جسمی نسبی آن‌هاست و با کارتی که به سینه نصب می‌کنند در مدرسه قابل شناسایی هستند.

\*\*\*

لازم می‌دانم در اینجا از فضای مدرسه خارج شوم و بگویم که موضوع استفاده از دانش آموزان برای امور گوناگون در مدرسه هم بحث قابل تأملی است. شاید بتوان این کار را

# ووجهه نیستند